

متن پرسش

سلام استاد: از کجا شروع کنم و برایتان بگویم. گفتن هم خودش زبان می‌خواهد، دل نازکی مثل من توان دیدن این بستر را ندارد، زخم را رویش پانسمان پوشانده است و حال دیگری را از آن دارم. من که دل این را ندارم زیر زخم را نگاه کنم. اما زخم من زخم دیگریست، نه از جنس کم آوردن بلکه از جنس درد، همان معشوق نشسته در کنج دلم. دلم هم نمی‌خواهد این گونه باشم که خود را در برابر سرطان بزرگ «اسرائیل» یک ژنده پوش و نا امید بینم. ولی چگونه؟ در حال نوشتن هستم و بسیاری از حرف‌ها به گونه‌های مختلف به ذهنم می‌رسد، به کدام یک از آن‌ها گوش کنم؟ شاید بهتر باشد صدا را کم کنم و به صدای بی‌ندای انقلاب اسلامی گوش کنم. نه که جای آن حرف‌ها نباشد، اما حرف و حال سازنده کدام است؟ برای این امر هم باید زمان را درست بشناسیم، اما باز هم چگونه؟ نو به نو شدن چگونه است؟ در تمام این‌ها که دارم فکر می‌کنم خدا را هم می‌خواهم، بهتر است سر این موضوع بمانم، انگار که خدایم به صرف رسیده و بلاخره من بلام دین دار باشم. آمریکا پیش خود می‌پندارد دارد من جوون را سرگرم کرده و نشانده بر صندلی‌های سیرک خودش، اما نمی‌داند که تسخیر و فاش شدن لانه‌ی جاسوسی‌ها درپیش است. از خدا کمک می‌خواهم برای یاری رساندن و زنده کردنم، و خودش راه را نشانم بدهد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آنچه در این عرصه‌ها موجب بصیرت ما می‌باشد؛ کلام خداوند است. خداوندی که یک برگ بدون اذن او سقوط نمی‌کند و در این رابطه پیشنهاد می‌شود عرایضی که در سه جلسه اخیر در رابطه با سوره «تغابن» شد را مدّ نظر قرار دهید و باز بنویسید. موفق باشید